

از لابلای نبشته های روزمره

فرازونشیبهای جنگهای تحمیلی پر افغانستان و عراق

تصور درست یا ایجاد سردرگمی؟

چرا برای نظامیان امریکایی، جنگها در افغانستان و عراق، از دست رفته تلقی میگردد؟

واقعیت های موجود شرایط جنگی در اراضی افغانستان و عراق، این مسأله را با وضاحت کامل باثبات می رساند که جنگ جهانی علیه ترور، آنچنانکه در مورد آن تبلیغات کرکننده ای راه انداخته بودند، موفقیت و پیروزی چشمگیری را ببار نیآورده و حتی با شکست و عدم موفقیت روبرو گردید. دانیل بولدجر، تورنجرال امریکایی در یاداشتهایش در مورد جنگهای متذکره می نویسد که این مانند آنهاست که همیشه گمنام اند و همچنان گمنام باقی میمانند؛ گام نخست - تشخیص این مسأله که من شخصاً معضله دارم. بنابراین در اینجا من مانند سایر همکاران بامعضله و مشکل مواجه می باشم. نامبرده اضافه نموده می افزاید که در اوضاع کنونی، امریکاییان همه مشکل دارند و بصورت مشخص، دو کمپاین جنگی را پشت سر گذاشته اند که هر دو جنگ، به گونه اشتباه آمیز و نادرستی ترتیب اثر داده شد.

جملات و گفته های جنرال بولدجر این مفهوم را می رساند که جنرالهای امریکایی وبصورت مشخص، جنرال پیتریوس، فیصله ها و تصامیم کوتاه مدت و اشتباه آمیز را به رهبران سیاسی بفروش رسانید که در نتیجه با این کارو بصورت کل، هسته و بنیاد معضلات پیچیده بعدی، اساس گذاشته شد. صحبت و استدلال نامبرده، توجه اندک داوران را در مورد ذکر شده سبب گردید. عده ای از آنها اعتراض شان را علیه بخش عمده گزارش جنرال نامبرده ابراز داشتند. آنها همچنان شدیداً مخالفت شانرا علیه دولت اعلام داشته و تأکید ورزیدند که در اینجا از پیروزی اصلاً، سخنی در میان نمی باشد.

این، در نوع خود، بصورت یک کل، عدم اعتماد سیاستمداران و نظامیان را ببار آورده و چنین بنظر می رسد که ایالات متحده نیز خود، شاهد تضعیف مواضعش در عرصه روابط بین الدول می باشد. بنأء، در چنین یک موقعیتی، امریکایی ها باید با جمع مغز سرد به بررسی حوادث و وقایع موجود پرداخته و درقبال مسایل بین المللی موضعگیری عاقلانه ای اختیار نمایند. اینکار هم امکان پذیر بوده و هم عملی می باشد. توضیحات نامبرده از مجموعه زنجیره اشتباهاتی سربلند می نماید که درقبال وضعیت کنونی منطقه اتخاذ گردیده است، دلایل اثبات این امر که ایالات متحده در صدد بی ثباتی اوضاع در منطقه خلیج شده، بوضاحت کامل طی سیمیناری که در پکن در مورد سیاست خارجی تدویر یافته بود،

برملا گردید. در این سیمینار تأکید بعمل آمده و خاطرنشان گردید که "خلافت اسلامی" (داعش) که در رأس آن افسران سنی قرار دارند، بابتکار جنرال دیوید پیتریوس سازماندهی، تسلیح و تمویل گردیده است. نظارت دقیق مسأله، این واقعیت را برملا می‌سازد که به دلایل قابل توجه، ایجاد "خلافت اسلامی" (داعش) و آموزش مهارت‌های تاکتیکی و فراگیری کاربرد سلاح‌های پیچیده و پیشرفته، همه توسط امریکایی‌ها انجام داده شده است. از مسایل قابل بحث در مورد متذکره می‌خوانیم که «ایالات متحده نباید مأموریت شکست خورده را ادامه میداد، جنگ بوش در افغانستان بصورت دقیقی آغاز گردیده "القاعده" و متحدین آن "طالب"‌ها را بالگد زد، اما چندی بعد، آنها را بمثابه ادامه دهندگان آرمان‌های ایالات متحده مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد»^{۱۰} در مورد کشور عزیز ما افغانستان، قصه معروف "شیر و طعمه" و سهم خواهی شیر بخوبی صدق می‌نماید و آن اینکه زمانیکه طعمه ای بدست می‌آید، شیرباهمه نیرو و درندگی اش در صدر قرار گرفته و چنین مدعی می‌گردد که: این بخش طعمه متعلق بمن است چون از همه بیشتر اشتها و میل خوردن و نوشیدن دارم، بخش دیگر هم بمن تعلق دارد چون شیرم و سلطان جنگل و به این بخش آخری هم اگر کسی دست درازی نماید، نامبرده را دریده و پارچه پارچه اش خواهم نمود.

متأسفانه، همگان از اصل داوری منصفانه در مورد افغانستان عزیز طفره رفته و به راحتی وبی تفاوتی از کنار مسأله، خاموشانه می‌گذرند. بخش قابل توجهی از افکار عمومی در کشورهای غربی، موضعگیری بعضی از متخصصان روابط بین‌المللی را محترم شمرده و از نقطه نظرهای آنان پشتیبانی بعمل آورده و براین فاکت تأکید می‌ورزند که ایالات متحده ترجیح داده و ترجیح می‌دهد تا منطقه، عمداً نا آرام گردیده و از این آب گل آلود ماهی صید نماید. در شرایط کنونی، زمانیکه ایالات متحده، تقریباً بصورت کاملی، نیازمندی‌های نفتی اش را تأمین نموده، در صدد است تا امر تحویلهای نفت به چین و کشورهای دیگر را برهم زند تا از اینطریق توانسته باشد حاکمیت جهانی اش را برخ دیگران بکشد.

قابل یادآوری می‌باشد که در طول مدت زمان چند هفته پس از یازدهم سپتامبر، اهداف عمده و اساسی مورد نظر بدست آمد، اما نه بصورت ایده آل و نه بصورت کامل و بگمان اغلب، نه به معیارهای لازم مورد قناعت (!). اگر در همینجا توقف صورت می‌گرفت و بمنظور فشار بیشتر بر تروریستها تأکید بعمل می‌آمد و به امر تخمگذاریهای آنها مانع ایجاد می‌گردید، کنون باشندگان جهان در حالت دیگری قرار می‌داشتند، آنها همچنان ادعا می‌نمایند که ما اینکار را انجام داده می‌توانستیم و قادر به اجرای عملی آن بودیم و مجدداً مانند سقوط کابل، سرعت اشغال بغداد، این امکان میسر گردید تا فاز جنگ سنتی را کامل نموده و بصورت دوامدار، اما آرام، بر تهدیدات تروریستی فایق آمده و گروههای تشدد طلب را از بنیاد براندازیم. اما متأسفانه که این امکان از دست رفت. بجای آن، در نتیجه گفت و شنودهایی در داخل کشور و بصورت مشخص، بدون در نظر داشت اعتراض نظامیان، اداره دولتی درگیر دو کمپاین طولانی مدت مبارزه علیه شورشیان گردید.

باید مراقب آرزومندی‌ها و خواسته‌های منحصر بفرد بود. بسال ۲۰۰۶، ایالات متحده انتخابات عراق را مورد حمایت قرار داده و نوری مالکی، رهبر شیعه‌ها را بقدرت رساند که در نتیجه، ارگانهای امنیتی آن کشور را از وجود سنی‌ها کاملاً مبرا نمود. در چنین وضعیتی، سنی‌ها علیه دولت به قیام متوسل گردیده که در نتیجه، بشدت عمل در عراق، بیش از هر زمان دیگر افزوده شد. در پاسخ افسران

جوان در منطقه سنی نشین انبار، تصمیم اتخاذ گردید تا بتعداد ۲۰ هزار تن از سربازان ارتش به منطقه مورد نظر فرستاده شده و قیام کننده ها را سر جای شان بنشانند.

قبایل ایالت انبار، همیش بکمک " القاعده" در عراق شتافته اند و اگر کسی و یا کسانی از قبیله در این میان، به مخالفت مبادرت ورزیده، زندگی شانرا در این راه از دست داده، بر خانواده هایشان انواع مظالم روا داشته شده و علیه آنها به جنایات نابخشودنی متوسل گردیده اند، منازل شان تخریب گردیده و سایر داشته هایشان به آتش کشیده شده است. افراد "القاعده" در عراق، مقررات و اصول وهابی ها را مرعی الاجراً قرار داده، استفاده از مشروبات الکلی و مسکرات را نیز ممنوع اعلام نموده اند. در نهایت، رهبران "القاعده" عراق، از خط تعیین شده عبور و از اصول پذیرفته شده نیز عدول نمودند. مناطق بغداد و کرکوک که تحت تأثیر ایران قرار داشته و در فاصله زیادی از ایالت انبار موقعیت دارند، امریکاییها باری در آنجا بودند، اما در باره نحوه برخورد شیخ ها در قبال قبایل خودی، اصلاً توجهی ننمودند. آنها میان "القاعده" عراق و اردوی ایالات متحده، باید یکی را برمی گزیدند. رهبران قبایل تصمیم بر آن گرفتند تا جانب امریکایی ها را گرفته و آنها را مورد امتحان و آزمایش قرار دهند.

مجدداً به افغانستان باز می گردیم. بسال ۲۰۱۰، جنرال ستانلی مک کریستال، بمثابه قوماندان نیروهای امریکایی در افغانستان بوده که از جمله اهدافش در کشور، یکی هم امر ملت سازی در میهن ما بود. در اینمورد نامبرده به " شجاعت خویشتن داری" اصرار ورزید، بدین هدف که بتوان از تلفات سربازان امریکایی کاسته و از ازدیاد روزافزون تلفات افراد ملکی نیز جلوگیری بعمل آید تا از این رهگذر، بیش از این، نارضایتی مردمان و اهالی ملکی را باعث نگردیده و پشتیبانی آنها را از دست ندهند.

قابل تذکر می باشد که اصل دسپلین وموجودیت پبنتونولی، درجغرافیای افغانستان، شاخصه بسیاری از اقوام وقبایل کشورمی باشد. یکی از جمله انگیزه ها وعومل مخالفت اهالی کشور، عمدتاً این می باشد که «خارجی های کافر» برکشور و مملکت شان حاکم گردیده اند، بنأء، دارو ندارشان را درامر مبارزه علیه آنها از دست داده و لحظه ای هم از تداوم امر فوق غفلت نمی ورزند، چون انجام وظیفه متذکره را جز رسالت و مسوولیت های دینی و مذهبی خویش می پندارند.

قابل تذکر می باشد که موج باخت از آدرس "طالب" ها ظاهر نشده است؛ این شکست در حال افزایش، حاصل دست اندازی های غرب و امریکا درچندین محور و در یک زمان تقریباً واحد است. فلسفه اصلی باخت غرب، دفاع از پاکستان و از قلم انداختن افغانستان بمثابه یک جغرافیای کلیدی برای تمدن غرب می باشد.

مجدداً باید متذکر گردید که مدت زمان یازده سال پسین، سالهای مشکلی در مجموع روابط بین المللی محسوب می گردد. حمله و یورش ایالات متحده طی سال ۲۰۰۳ به عراق، بدترین تصمیم و اقدام نابخردانه اداره بوش بشمارآمده که با واقعیت های موجود روابط بین الدول در سده ۲۱، اصلاً همخوانی نداشت. مبصرین، اقدام متذکره را بمثابه ناگوارترین حادثه در تاریخ روابط سیاسی ایالات متحده بشمار می آورند.

می توان با صراحت خاطر نشان ساخت که رئیس جمهوری های بعدی، بخصوص از حزب جمهورخواه در ایالات متحده، همه و هرکدام بنوبه خویش جوابگوی اشتباهات عصر جورج دبلیوبوش

خواهند بود، جوابگوی اشتباهاتی که طی دوره زمامداری نامبرده در عرصه سیاست خارجی صورت گرفت. حزب جمهوریخواه، بخصوص طی دهه اخیر، بار گناهان اعمال انجام داده شده عصر بوش را بدوش می کشد. سیاستمداران در ایالات متحده چنین می پندارند که امکان آغاز جدید برای سیاست خارجی ایالات متحده، تا دیر نشده، عملاً موجود می باشد. اما سوالی مطرح می گردد که ایالات متحده چسان بوضع کنونی (دوجنگ در افغانستان و عراق)، کشانده شد؟ آیا منافع ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک باعث تکوین چنین حوادث گردید یا منافع و مصالح ستراتیژیک کشور نامبرده در جهان تک قطبی (!) سده ۲۱؟ این سوالیست که نحوه ارائه پاسخ به آن، می تواند بسیاری از پهلوهای ناپیدای معادله فوق را با وضاحت و روشنی کامل در معرض دید همگان قرار دهد.

منافع درازمدت ایالات متحده و شرکایش حکم مینماید تا بمنظور دستیابی به منابع بیشتر انسانی و طبیعی و حصول اطمینان از آینده مطمئن برای سیاست های نئولیبرالی اش و همچنان بمنظور وسعت ساحه نفوذش و به اصطلاح دفاع از منافع حیاتی اش، در مراحل مختلف تاریخی و در جغرافیه هایی از جغرافیای کره زمین، به بهانه ها و حیل گوناگونی، حاکمیت های ملی و دموکراتیکی را که به مذاق آنها برابر نیست، سرنگون نموده و حاکمیت های دلخواه خود را در محدوده کشور و منطقه مورد نظر پابرجا و مستقر ساخته و در زمینه، ساحه نفوذ شان را بیش از پیش وسعت و گسترش بخشند.

در جنگ کنونی که در کشور عزیزما و از نام مردم آن صورت می گیرد، جنگ ما نیست، بلکه جنگیست که بر ما تحمیل گردیده است، جنگیست که متأسفانه افغانان بمثابه چوب سوخت در آن مورد استفاده قرار می گیرند تا این اجاق آتش، همیشه شعله ور و آتشین نگهداشته شود. اما چندان بعید نیست که آتش افروزان خود در شعله های این آتش بسوزند و خاکستر شوند.

رزمندگان طریقت انسانی باین امر واقفند که دیر یازود، مردمان زحمتکش و بلاکشیده سرزمین ما، با گذار از این برزخی که دیگران برای ما ایجاد و خلق کرده اند، به امید فرداهای روشن و تابناک، گذر کرده و با نگاه به آینده، بسوی آرامش و صلح و سلم گام برداشته و به احدی از دورو نزدیک اجازه نخواهند داد تا بمنظور منافع و مصالح شان، سرزمین آبیایی و اجدادی مردم ما را لگد مال نمایند. به امید روزیکه دوست از دشمن تشخیص گردیده و در پی آبادانی مملکت ویران شده، صادقانه سعی و کوشش نماییم، هر فرد، هر گروه، هر طبقه... منافع و مصالح منحصر بفرد داشته و اما این، منافع ملی است که در صدر مسایل و مافوق موارد مورد بحث قرار دارد.

هژدهم ماه دسامبر سال ۲۰۱۵